



بررسی تحلیلی مسئله ضد و تطبیق آن در مبحث خيارات با تأکید بر دیدگاه امام خمینی ره

مرتضی نوروزی^۱

مرتضی پندور^۲

چکیده

این مقاله به تبیین دقیق مسئله ضد و بیان تطبیقاتی در خيار مجلس و حيوان می پردازد. هدف اصلی این پژوهش، تبیین دقیق این مفاهیم و بررسی کاربرد آنها در فقه معاملات به ویژه در مبحث خيارات با تمرکز بر دیدگاه امام خمینی می باشد. در این مقاله، ضمن بررسی دیدگاه های مختلف اصولیون، نظرات مرحوم امام خمینی برجسته گشته و نمونه هایی از ثمرات نظرات ایشان در خيارات پرداخته شده است. روش تحقیق در این مقاله بر پایه تحلیل متون اصولی و فقهی و استنباط دیدگاه امام خمینی از آثار ایشان استوار است. نتایج حاصل از این پژوهش نشان می دهد که مسئله ضد در استنباط احکام فقهی و فهم دقیق مباحثی مثل معاملات کاربرد دارند. این مقاله با روش توصیفی تحلیلی به طور خاص، به بررسی تاثیر مسئله ضد در مباحث خيارات از دیدگاه امام خمینی می پردازد.

واژگان کلیدی

مسئله ضد، ضد عام، ضد خاص، امام خمینی، خيارات، تحلیل فقهی

۱. استاد درس خارج فقه و اصول

۲. دانش آموخته رشته تخصصی فقه و اصول با گرایش تربیت مدرس، سطح سه حوزه علمیه خراسان (نویسنده مسئول)



مقدمه

با توجه به اینکه علم اصول فقه، ابزار استنباط احکام شریعت از منابع می باشد، علماء اصول در طول تاریخ سعی کردند تا این قواعد هر چه بهتر بتواند رسالت خود را ایفاء کند. از این رو پیوسته قواعد این علم دستخوش تغییرات قرار گرفته است و زوائد حذف شده و لوازم افزوده شده است. اما باید توجه داشت برای اینکه بتوان به خوبی از این علم بهره برد باید شیوه استفاده قواعد اصولی در فقه را بدست آورد.

باتوجه به تبخّر مرحوم امام خمینی در فهم و تطبیق قواعد اصولی و نوآوری در مسائل، سعی شده تا ضمن تبیین دقیق مسئله ضد، ثمرات این مسئله که به ظاهر کاربرد فقهی کمی دارند روشن گردد. تلاش و سعی ما بر این بوده در قسمتی از فقه امام خمینی جستجو کنیم و نمونه‌هایی تطبیقی از مسائل اصولی به دست آوریم تا از این طریق بتوانیم در ایفاء هر چه بهتر نقش اصول فقه در استنباط احکام قدمی برداشته باشیم.

ضرورت تحقیق

با توجه به ارتباط عمیق علم اصول و علم فقه و تاثیرات مستقیم علم اصول در علم فقه، ضروری است تطبیق قواعد اصول در فقه صورت گیرد و فرآیند رسیدن به نتیجه فقهی روشن شود و به طور خاص برای دانش پژوهان حوزوی که باید ارتباط این دو را درک کرده و با شیوه اجتهاد و استفاده از قواعد توسط فقهاء آشنا شوند آن هم در مباحثی مثل ملازمات عقلیه که ظاهراً ثمرات عملی کمتری دارد. و از طرفی شناخت عمیق مبانی اصولی امام خمینی و روش تطبیق و استفاده آن‌ها در فقه نیازمند تفحص و بررسی شیوه اجرایی کردن قواعد اصولی در فقه ایشان می باشد. از این رو لازم است روش تطبیق و استفاده قواعد اصولی امام خمینی مورد دقت و بررسی قرار گیرد.

پیشینه

باتوجه به اینکه علم اصول، ابزار و آلت فقه است همواره فقهاء اهتمام ویژه‌ای به این داشته و قواعد اصولی را در کتب فقهی به کار بستند ولی با توجه به پیشرفت علم اصول ضروری است در



برخی مسائل اصولی مثل ضدّ، قواعد به صورت دقیق تبیین شود و در قالب نمونه های عملی برجسته گردد به خصوص در آثار شیخ انصاری و امام خمینی که کلماتشان مورد توجه است و نیازمند تبیین و بیان نمونه هایی عملی از متون فقهی ایشان می باشد ولی تاکنون بحث پیرامون مسأله ضدّ با این نگاه که مسئله ضدّ با تمرکز بر نظرات مرحوم امام تبیین شود و نمونه های عملی از مبحث خيارات بیان شود، صورت نگرفته و در این زمینه پژوهش های مفصل و مستقلى وجود ندارد.

۱. تبیین مبحث ضدّ

ضدّ در لغت به معنای مقابله گری برای غلبه^۱، همتا، مخالف، منافی و متضاد به کار رفته است.^۲

در اصطلاح علم اصول، ضدّ در معنای لغوی خود به کار رفته و در تعابیر معنای ضدّ، مطلق معاند و منافی بیان شده است و در اینکه تنافی بین دو امر وجودی مثل سیاهی و سفیدی یا تنافی بین امر وجودی و عدمی مثل سفیدی و عدم سفیدی باشد تفاوتی قائل نشده اند^۳ بر خلاف اصطلاح فلسفی که در بحث اقسام تقابل، ضدّ منحصر است در تنافی دو امر وجودی که رابطه تضایف ندارند.^۴

۱. خلیل بن احمد، العین، ج ۷، ص ۶؛ ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۳، ص ۲۶۳.

۲. زبیدی، مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۵، ص ۷۳؛ جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة، ج ۲، ص ۵۰۰؛ فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحيط، ج ۱، ص ۴۲۹؛ مصطفی، ابراهیم، المعجم الوسیط، ج ۱، ص ۵۳۶؛ بطرس، انطونیوس، المعجم المفصل فی الأضداد، ص ۲۰۶؛ شرتونی، سعید، أقرب الموارد فی فصح العربیة و الشوارد، ج ۳، ص ۲۹۷.

۳. انصاری، محمد امین، مطارح الانظار، ص ۱۱۶، آخوند خراسانی، محمد کاظم، کفایه الاصول، ج ۱، ص ۱۸۲، کاظمی خراسانی، محمد علی، فوائد الاصول (تقریرات نائینی)، ج ۱، ص ۳۰۲، حسینی روحانی، سید محمد، منتقى الاصول، ج ۲، ص ۳۴۰، جزایری، محمد جعفر، منتهی الدرایة فی توضیح الکفایة، ج ۲، ص ۴۲۶.

۴. صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، ج ۲، ص ۱۱۲؛ قطب الدین شیرازی،



در علم اصول مبحث ضد یکی از اقسام ملازمات عقلیه از نوع غیر مستقلات عقلیه محسوب می شود لذا ضروری است ملازمات عقلیه و غیر مستقلات عقلیه تبیین گردد. ملازمات عقلی، مقابل ملازمات غیر عقلی (اتفاقی، شرعی و عرفی) بوده و به معنای حکم عقل به وجود ملازمه و همراهی میان وجود دو یا چند چیز است، مانند: ملازمه عقلی میان حکم شرع و حکم دیگر اعم از عقلی، شرعی و یا غیر آن؛ به این بیان که عقل، این ملازمه عقلی را کبری قرار می دهد تا به حکم شرع برسد، اعم از اینکه صغرای آن، حکم عقلی باشد یا شرعی و یا عرفی ولی در جایی که صغری عقلی باشد، بحث مستقلات عقلی پیش می آید و در جایی که صغری شرعی یا عرفی باشد، بحث غیر مستقلات عقلی مطرح می شود با توجه به این تعریف مسأله ضد غیر مستقلات شمرده می شود زیرا صغری شرعی و کبری عقلی می باشد.^۱ و تلازم یا عدم تلازم میان امر به شیء با نهی شرعی از ضد مورد بررسی قرار می گیرد. در این بحث باید به این سوال پاسخ داده شود که هرگاه مولا به چیزی امر کند، آیا مقتضی نهی از ضد عام یا ضد خاص می باشد یا نه؟ به عنوان مثال اگر مسجد نجس شود در این صورت ازاله فوری نجاست مسجد واجب خواهد بود ولی برای این ازاله، دو نوع ضد قابل تصور است که موجب طرح سوالات زیر می شود

۱. آیا امر مولا به ازاله فوری نجاست، مقتضی نهی از عدم ازاله می باشد؟
۲. آیا امر مولا به ازاله فوری نجاست، مقتضی نهی از نماز خواندن می شود؟ با توجه به اینکه مشغول به نماز شدن سبب می شود ازاله فوری ممکن نباشد.

ثمره پاسخ به این دو سوال این است که اگر امر به شیء مقتضی نهی از ضد باشد، شارع یک امر و یک نهی دارد که در این صورت صحت عمل معارض با امر یا امکان قصد قربت در عمل عبادی محل بحث است ولی اگر مقتضی نهی از ضد نباشد، شارع فقط امر به شیء کرده است و



عمل معارض صحیح خواهد بود و مانعی از قصد قربت در عمل عبادی وجود نخواهد داشت.

۲. اقسام ضد

بحث پیرامون مسئله ضد متوقف بر شناخت اقسام ضد است که به دو قسم تقسیم می شود

۱. ضد عام امر وجودی، عدم یا ترک آن امر وجودی می باشد مثل اینکه ضد عام نماز خواندن که امری وجودی است، عدم نماز خواندن یا ترک نماز است.

۲. ضد خاص امر وجودی، امر وجودی دیگری است که با آن در وجود جمع نمی شود و میان آنها از نظر عقل یا شرع، کمال منافرت و ناسازگاری وجود دارد. به صورت خلاصه می توان گفت هر معاند وجودی را «ضد خاص» گویند مثل خوابیدن که ضد خاص نماز خواندن است.^۱

۳. اقوال در مسئله ضد

با توجه به اختلاف نظر علماء اصول نسبت به اقسام ضد ضروری است اقوال در هر یک از اقسام ضد به طور جداگانه مورد بحث قرار گیرد.

۳.۱. اقوال نسبت به ضد عام

نسبت به اصل اقتضاء در ضد عام دو قول کلی قابل طرح است

۳.۱.۱. امر به شیء مقتضی نهی از ضد عام است

برخی گفته اند در اصل اینکه امر به شیء مقتضی نهی از ضد عام آن است هیچ اختلافی نیست و مشهور هم قائلند که امر به شیء مقتضی نهی از ضد عام آن می باشد^۲ ولی در کیفیت اقتضاء ضد عام، چند قول وجود دارد:

اول: امر به شیء مقتضی نهی از ضد عام به نحو دلالت مطابقی است که بر اساس این نظر امر

۱. مظفر، محمد رضا، اصول الفقه فی مباحث الالفاظ و الملازمات العقلية و مباحث الحجة و الاصول العملية، ص ۳۰۱.

۲. عاملی، حسن بن زین الدین، معالم الدین و ملاذ المجتهدین، ص ۶۳؛ کاظمی خراسانی، محمد علی، فوائد الاصول (تقریرات نائینی)، ج ۱، ص ۳۰۲؛ صدر، سید محمد باقر، دروس فی علم الاصول، ج ۲، ص ۲۷۹؛ مظفر، محمد رضا، اصول الفقه فی مباحث الالفاظ و الملازمات العقلية و مباحث الحجة و الاصول العملية، ص ۳۰۳.



به «ازل النجاسة» عین «لا تترك الازاله» است.^۱

دوم: امر به شیء مقتضی نهی از ضد عام به نحو دلالت تضمنی است، یعنی نهی از ضد عام، جزء معنای امر به شیء است که در این صورت معنای «ازل النجاسة» این است که ازاله نجاست واجب است و ترک آن حرام است. یعنی امر به شیء یک معنای مرکب دارد که در ضمن آن حرمت ترک هم فهمیده می شود.^۲

سوم: امر به شیء مقتضی نهی از ضد عام به نحو دلالت التزامی است، یعنی نهی از ضد عام، لازم بین بالمعنی الاخص برای معنای امر به شیء است، پس وقتی «ازل النجاسة» تصور شود، لازمه اش نهی از ترک ازاله است.^۳

چهارم: امر به شیء مقتضی نهی از ضد عام به نحو دلالت عقلیه است، یعنی نهی از ضد عام لازم بین بالمعنی الاعم برای معنای امر به شیء و یا لازم غیر بین برای معنای امر به شیء است. در لازم بین بالمعنی الاعم با تصور وجوب ازاله و حرام بودن ترک و نسبت بین آنها، و قطع پیدا می شود که لازمه وجوب ازاله حرمت ترک است و در لازم غیر بین با تصور وجوب ازاله و حرام بودن ترک و نسبت بین آنها و دلیل خارجی، قطع به لازمه اش حاصل می شود که همان وجوب ازاله و حرمت ترک است.^۴

۲. ۱. ۱. ۳. نقد و بررسی قول به اقتضاء

با توجه به نکات زیر می توان گفت امر به شیء مقتضی نهی از ضد عام آن نیست

۱. تمسک به دیدگاه عینیت در کیفیت اقتضاء نهی نسبت به ضد عام صحیح نیست زیرا مراد

۱. حائری اصفهانی، محمدحسین بن عبدالرحیم، الفصول الغرّیة فی الاصول الفقھیة، ص ۹۲.

۲. عاملی، حسن بن زین الدین، معالم الدین و ملاذ المجتهدین، ص ۶۴.

۳. بروجردی نجفی، محمد تقی، نهاية الافکار (تقریرات عراقی)، ج ۲، ص ۳۷۷؛ کاظمی خراسانی، محمد علی، فوائد الاصول (تقریرات نائینی)، ج ۱، ص ۳۰۳؛ آخوند خراسانی، محمد کاظم، کفایه الاصول، ج ۱، ص ۱۸۷.

۴. میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمدحسن، قوانین الاصول، ص ۱۰۸؛ همان، ص ۱۱۳.



قائلین به عینیت یا عینیت در مقام اثبات و دلالت است به این معنا که امر به شیء و نهی از ترک آن، هر دو به یک معنا دلالت می‌کنند، و اختلاف آنها صرفاً در تعبیر است. که چنین عینیتی صحیح است و اشکالی ندارد که یک معنا با عبارات مختلف بیان شود. مانند اینکه «صل» و «لا ترک الصلاة» هر دو بر وجوب نماز دلالت می‌کنند. اما این نوع عینیت، صرفاً در مقام دلالت است و دلالت بر یک واقعیت خارجی نمی‌کند. یا عینیت در مقام ثبوت و واقع است به این معنا که امر به شیء و نهی از ترک آن، در واقع و نفس‌الامر یکی هستند. این نوع عینیت غیر معقول است زیرا اگر منظور از نهی از ترک، طلب ترک باشد (مانند نهی از خوردن در روزه)، این نهی در واقع نوعی امر است و نه نهی واقعی. در این حالت، ترک ترک، عین فعل است و بنابراین نمی‌توان گفت که امر به شیء، عین نهی از ترک آن است. بلکه امر به شیء، مساوی با امر به خود شیء است و اگر منظور از نهی از ترک، نهی واقعی باشد که ناشی از مفسده در متعلق آن است، این نوع نهی با حب فعل (مبنای امر) در تضاد است و نمی‌تواند با آن متحد شود. زیرا امر و نهی، دو اعتبار کاملاً متضاد هستند که هم از لحاظ مبدأ (مصلحت و مفسده)، هم از لحاظ اعتبار (اعتبار مولا به فعل و حرمت فعل)، و هم از لحاظ منتهی (امثال به فعل و ترک)، با هم متفاوت هستند. بنابراین، نمی‌توان ادعا کرد که امر، عین نهی است. نتیجه این است که دیدگاه عینیت، غیر معقول است و نزاع در مورد عینیت امر به شیء برای نهی از ضد آن، یک نزاع بی‌حاصل است، زیرا این دو مفهوم، از یک جنس نیستند و نمی‌توان آنها را به هم مرتبط دانست.^۱

۲. تمسک به دیدگاه جزئیت و تضمن در کیفیت اقتضاء نهی نسبت به ضد عام صحیح نیست زیرا با توجه به اینکه امر و نهی نمی‌توانند در مبدأ، اعتبار و منتهی متحد شوند، نمی‌توانند جزء هم باشند. و اینکه در تعریف وجوب گفته شده «طلب فعل با منع از ترک» دلالت بر مبنای تضمن

۱. فیاض، محمد اسحاق، محاضرات فی اصول الفقه تقریرات خوئی، ج ۳، ص ۴۵؛ خمینی، روح الله، مناهج الوصول إلى علم

الإصول، ج ۲، ص ۱۶.



ندارد و صرفاً یک مسامحه است که هدف آن تقریر مفهوم وجوب به ذهن است زیرا منع از ترک، یا یک امر نفسانی است که از اعراض است، یا یک حکم عقلی است که جزو امور انتزاعی است، یا یک مجعول شرعی است که تمامی این موارد بسیط هستند و بدیهی است که بسیط جزء ندارد و حتی اگر وجوب مرکب باشد، نمی‌تواند مرکب از منع از ترک باشد، زیرا بغض ترک نمی‌تواند عین حبّ فعل یا جزء آن باشد. نتیجه این است که دیدگاه جزئیت، غیر معقول است و نزاع در مورد جزئیت امر به شیء برای نهی از ضد آن، یک نزاع بی‌حاصل است، زیرا این دو مفهوم، از یک جنس نیستند و نمی‌توان آنها را به هم مرتبط دانست علاوه بر اینکه دیدگاه جزئیت با حقیقت وجوب که بسیط است سازگاری ندارد.^۱

۳. تمسک به دیدگاه لزوم بین به معنای اخص در کیفیت اقتضاء نهی نسبت به ضد عام صحیح نیست زیرا ادعای استلزام بین امر به شیء و نهی از ترک آن به شکل لزوم بین به معنای اخص، باطل است چرا که امکان غفلت آمر، مانع چنین استلزامی می‌باشد با توجه به اینکه ممکن است آمر به چیزی امر کند، اما از ترک آن غافل باشد و به آن توجهی نداشته باشد. در حالی که اگر لزوم بین به معنای اخص برقرار باشد، نمی‌توان تصور کرد که آمر از ترک چیزی غافل باشد، زیرا بنا به تعریف این نوع لزوم، باید امر به فعل مستلزم نهی از ضد آن باشد و عدم التفات به این لزوم، ممکن نباشد. شاهد این سخن این است که حتی کسانی که به استلزام قائل هستند، اذعان دارند که آمر ممکن است از ترک شیء غافل باشد. این تناقض، نشان می‌دهد که ادعای لزوم بین به معنای اخص، قابل قبول نیست.^۲

۴. تمسک به دیدگاه لزوم التزامی به معنای اعم در کیفیت اقتضاء نهی نسبت به ضد عام صحیح نیست و ادعای دلالت التزامی به نحو لزوم بین به معنای اعم باطل است زیرا دلیل شرعی بر

۱. فیاض، محمد اسحاق، محاضرات فی اصول الفقه تقریرات خوئی، ج ۳، ص ۴۵؛ خمینی، روح الله، مناهج الوصول إلى علم الإصول، ج ۲، ص ۱۶.

۲. فیاض، محمد اسحاق، محاضرات فی اصول الفقه تقریرات خوئی، ج ۳، ص ۴۸.



استلزام وجود ندارد چراکه ادله شرعی که دلالت بر وجوب چیزی دارند، بر حرمت ترک آن دلالت نمی‌کنند و یک حکم واحد (مانند وجوب)، به دو حکم جداگانه (یکی فعل و دیگری ترک) تجزیه نمی‌شود. و دلیل و ملازمه عقلی هم بر استلزام وجود ندارد زیرا عقل حکم نمی‌کند که بین اعتبار وجوب چیزی و اعتبار حرمت ترک آن ملازمه باشد. چرا که هر کدام از وجوب و حرمت، نیازمند اعتبار مستقل هستند و تفکیک بین آنها در مقام اعتبار، ممکن است. همچنین، عقل حکم نمی‌کند که بین اراده شیء و کراهت نقیض آن، ملازمه باشد زیرا ممکن است انسان چیزی را اراده کند و از ترک آن غافل باشد و نسبت به آن کراهتی نداشته باشد.^۱

اشکال: چطور گفته شده دلیل بر استلزام وجود در حالیکه هر زمان امری صادر شود، حرمت نفسیه یا غیریه در نهی از ضد عام آن وجود دارد و همین مقدار برای استلزام کافیت

جواب: در مقام تمسک به حرمت نفسیه و حرمت غیریه صحیح نیست زیرا حرمت نفسیه، ناشی از وجود مفسده در متعلق آن است. در حالی که ترک واجب، به خودی خود مفسده‌ای ندارد و تنها ترک چیزی است که در آن مصلحت وجود دارد. حتی اگر وجود مفسده در ترک واجب را بپذیریم، این مفسده کلیت ندارد و نمی‌توان گفت که همیشه و در همه موارد، ترک واجب، دارای مفسده است. پس ملازمه کلی بین وجوب و حرمت وجود ندارد. حرمت غیریه، به دلیل مقدمه بودن فعل برای رسیدن به هدف است در حالیکه ترک واجب، مقدمه برای چیز دیگری نیست، و همچنین اگر آن را مقدمه بدانیم، اثری بر آن مترتب نیست و لغو است لذا حرمت غیریه وجود ندارد.^۲

۲.۱.۳ امر به شیء مقتضی نهی از ضد عام نیست

برخی از قدماء مثل سید مرتضی قائلند که امر به شیء مقتضی نهی از ضد عام نیست. زیرا دلالت امر منحصر در ایجاد بعث نسبت به مامور به است و دلالت مطابقی یا التزامی بر نهی

۱. همان، ص ۴۹.

۲. فیاض، محمد اسحاق، محاضرات فی اصول الفقه تقریرات خوئی، ج ۳، ص ۴۹.



ندارد.^۱ استدلال دیگری مطرح شده که اگر امر به شیء مقتضی نهی از ضد عام باشد، لازمه‌اش لغویت است زیرا زمانی که شارع امر به شیء می‌کند، عقل، ضد عام را ممنوع می‌کند و همین حکم عقل ایجاد انگیزه می‌کند برای ترک نکردن و با وجود این انگیزه، نهی از ترک از طرف شارع، لغو است و انجام امر لغو از مولای حکیم قبیح است لذا امر به شیء از جانب شارع با توجه به لغویت مطرح شده، دلالت بر نهی از ضد عام ندارد.^۲

۳.۲. اقوال نسبت به ضد خاص

نسبت به اصل اقتضاء در ضد خاص دو قول کلی قابل طرح است

۳.۲.۱. امر به شیء مقتضی نهی از ضد خاص است

برخی قائلند امر به شیء مقتضی نهی از ضد خاص می‌باشد ولی در کیفیت اقتضاء چند قول وجود دارد:^۳

اول: امر به شیء مقتضی نهی از ضد خاص به نحو دلالت مطابقی است که بر اساس این نظر امر به «ازل النجاسة» عین «لا تفعل الصلاة» است.^۴

دوم: امر به شیء مقتضی نهی از ضد خاص به نحو دلالت تضمنی است، یعنی نهی از ضد خاص، جزء معنای امر به شیء است که در این صورت معنای «ازل النجاسة» این است که ازاله نجاست واجب است و انجام فعل وجودی مزاحم حرام است. یعنی امر به شیء یک معنای مرکب دارد که در ضمن آن حرمت فعل ضد خاص هم فهمیده می‌شود.^۵

۱. علم الهدی، علی بن حسین، الذریعة إلى أصول الشريعة، ج ۱، ص ۸۵؛ فیاض، محمد اسحاق، محاضرات فی اصول الفقه تقریرات خوئی، ج ۳، ص ۴۸؛ خمینی، روح الله، مناهج الوصول إلى علم الاصول، ج ۲، ص ۱۷؛ مظفر، محمد رضا، اصول الفقه فی مباحث الالفاظ و الملازمات العقلية و مباحث الحجة و الاصول العملية، ص ۳۰۴.

۲. مظفر، محمد رضا، اصول الفقه فی مباحث الالفاظ و الملازمات العقلية و مباحث الحجة و الاصول العملية، ص ۳۰۴.

۳. حسینی فیروزآبادی، مرتضی، عنایة الأصول فی شرح کفایة الأصول، ج ۱، ص ۴۱۶.

۴. حائری اصفهانی، محمدحسین بن عبدالرحیم، الفصول الغروية فی الاصول الفقهية، ص ۹۲.

۵. عاملی، حسن بن زید الدین، معالم الأصول (با حواشی سلطان العلماء)، ص ۶۴.



سوم: امر به شیء مقتضی نهی از ضد خاص به نحو دلالت التزامی است، یعنی نهی از ضد خاص، لازم بین بالمعنی الاخص برای معنای امر به شیء است، پس وقتی «ازل النجاسة» تصور شود، لازمه‌اش نهی از خواندن نماز است.^۱

چهارم: امر به شیء مقتضی نهی از ضد خاص به نحو دلالت عقلیه است، یعنی نهی از ضد خاص لازم بین بالمعنی الاعم برای معنای امر به شیء و یا لازم غیر بین برای معنای امر به شیء است. در لازم بین بالمعنی الاعم با تصور وجوب ازاله و حرام بودن نماز خواندن و نسبت بین آنها، و قطع پیدا می‌شود که لازمه وجوب ازاله حرمت فعل صلاه است و در لازم غیر بین با تصور وجوب ازاله و حرمت نماز خواندن و نسبت بین آنها و دلیل خارجی، قطع به لازمه‌اش حاصل می‌شود که همان وجوب ازاله و حرمت نماز خواندن است.

پنجم: امر به شیء مقتضی عدم امر به ضد خاص است نه اینکه مقتضی نهی از ضد خاص باشد.^۲

ششم: امر به شیء، در حالت کلی، اقتضای نهی از ضد آن را ندارد، مگر در موارد خاصی که عرف بین دو ضد که سومی برای آنها وجود ندارد، ملازمه می‌بیند مثل اینکه در عرف مردم، هنگامی که گفته می‌شود چیزی در حال حرکت است، در واقع، مفهوم آن این است که آن چیز ساکن نیست. گرچه از دیدگاه عقل، حرکت دقیقاً همان نبود سکون نیست، اما در عرف این دو مفهوم به یکدیگر نزدیک تلقی می‌شوند.^۳

با توجه به اینکه تمامی کسانی که قائل به اقتضاء هستند ادعای خود را از دو طریق مسلک مقدمیت و تلازم ثابت کرده‌اند به بحث پیرامون دو مسلک در قالب تبیین و نقد و بررسی می‌پردازیم

۱. میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمدحسن، قوانین الاصول، ص ۱۰۸.

۲. اصفهانی نجفی، محمد تقی بن عبدالرحیم، هدایة المسترشدين، ج ۲، ص ۲۷۵.

۳. کاظمی خراسانی، محمد علی، فوائد الاصول (تقریرات نائینی)، ج ۱، ص ۳۰۴.



۱.۱.۲.۳ ادله قائلین به اقتضاء

قائلین به اقتضاء دو مسلک ملازمه و مقدمیت را برای اثبات ضد خاص مطرح کرده اند

۱.۱.۱.۲.۳ مسلک تلازم

اثبات اقتضا از راه مسلک تلازم، به پیمودن سه مرحله و بیان سه مقدمه وابسته است:

مرحله اول: اثبات اینکه امر به شیء مقتضی نهی از ضد عام است؛ یعنی اگر ترک نماز، مأمور به باشد، فعل نماز نیز که نقیض و ضد عام آن است باید نهی داشته باشد.

مرحله دوم: اثبات اینکه ترک یکی از دو ضد، ملازم فعل ضد دیگر است؛ برای مثال، خواندن نماز، ضد خاص ازاله نجاست از مسجد است، پس باید اثبات شود که ترک نماز ملازم با انجام ازاله است. به عبارتی دیگر در این مرحله این مقدمه ثابت می شود که بین وجود ضد و عدم اضداد دیگر در عالم خارج، تلازم است هرگاه یک ضدی بخواهد وقوع پیدا کند وقوع ضد، ملازم با این است که اضداد دیگر نباشد.^۱

دلیل: با توجه به اینکه وجود هم زمان ضدها موجب اجتماع نقیضین و نبود هم زمان ضدها موجب ارتفاع نقیضین می شود باید گفت وقتی که یکی از آنها وجود داشته باشد، دیگری باید عدم داشته باشد و چون امکان صدق مستقیم و ذاتی بین وجود و عدم وجود ندارد، باید این رابطه به صورت عرضی و غیر مستقیم باشد. یعنی وجود و عدم به یکدیگر متلازم باشند و به گونه ای به هم مرتبط شوند که به یک حکم معین برسند بنابراین، اگر یک ضد وجود داشته باشد، الزاماً ضد دیگر باید وجود نداشته باشد.^۲

مرحله سوم: اثبات اینکه دو امر متلازم در هر جا تحقق یابند باید در حکم اتحاد داشته باشند؛

۱. فیاض، محمد اسحاق، محاضرات فی اصول الفقه تقریرات خوئی، ج ۳، ص ۳۶؛ صدر، سید محمد باقر، دروس فی علم الاصول، ج ۲، ص ۲۷۹؛ مظفر، محمد رضا، اصول الفقه فی مباحث الالفاظ و الملازمات العقلية و مباحث الحجة و الاصول العملية، ص ۳۰۶؛ منتظری، حسین علی، نهاية الاصول (تقریرات طباطبائی بروجردی)، ص ۲۰۹.

۲. خمینی، روح الله، مناهج الوصول إلى علم الاصول، ج ۲، ص ۱۸.



یعنی اگر یکی از دو امر متلازم واجب بود، دیگری نیز واجب باشد و یا اگر یکی از آنها حرام بود دیگری نیز حرام باشد؛ برای مثال، اگر تلازم بین ترک نماز و ازاله ثابت شود، در صورتی که ازاله نجاست از مسجد واجب باشد، ترک نماز که ملازم آن است نیز باید واجب باشد. به عبارتی دیگر در این مرحله بیان می شود که متلازمین نمی توانند احکام متفاوت داشته باشند بلکه بایستی احکام متناسب داشته باشند و حکم ملازم به ملازم دیگر تسری می کند. پس حکم وجوب ازاله، به عدم صلاة سرایت می کند بنابراین مقدمه اول می گوید که ازاله با عدم صلاة ملازم است و مقدمه دوم می گوید که حکم به وجوب ازاله، به عدم صلاة سرایت می کند به عبارت دیگر عدم الصلاة و عدم الاضداد، باید حکم این ها وجوبی باشد که روی ضد رفته است بنابراین حکم ها باید هم سنخ باشد.^۱

نتیجه این سه مقدمه این است که اگر امر به ازاله تعلق بگیرد، نهی به نماز، تفریح، استراحت، خوابیدن و همه چیزهایی که ضد ازاله نجاست است، تعلق خواهد گرفت زیرا امر به ازاله ملازمه با نهی از سایر اضداد دارد و وجود ملازمه هم سنخ بودن از حیث حکم را به دنبال دارد که همان مسلک تلازم است.

دلیل: اگر چیزی که متلازم با واجب است، واجب نباشد باید تحت حکمی دیگر قرار گیرد، زیرا هیچ واقعه ای نمی تواند فاقد حکم باشد و حکم جامع برای عدم وجوب، جواز ترک است ولی قبول جواز ترک لوازمی دارد که قابل پذیرش نیست مثل اینکه لازم قبول جواز ترک این است که واجب دیگر واجب نباشد زیرا نتیجه ملازمه بین وجوب و جواز ترک، عدم وجوب است یا اینکه لازمه قبول جواز ترک تکلیف بما لایطاق است زیرا تکلیف کردن مکلف به وجوب و جواز ترک

۱. فیاض، محمد اسحاق، محاضرات فی اصول الفقه تقریرات خوئی، ج ۳، ص ۳۶؛ صدر، سید محمد باقر، دروس فی علم الاصول، ج ۲، ص ۲۷۹؛ مظفر، محمد رضا، اصول الفقه فی مباحث الالفاظ و الملازمات العقلية و مباحث الحجة و الاصول العملية، ص ۳۰۶؛ منتظری، حسین علی، نهاية الاصول (تقریرات طباطبایی بروجردی)، ص ۲۰۹.



موجب می شود نتواند به تکلیف خود عمل کند و چنین تکلیفی، تکلیف بما لایطاق است.^۱

۳.۲.۱.۱.۲ مسلک مقدمیت

یکی از راه های اثبات دلالت امر بر نهی از ضد خاص، تمسک به مسلک مقدمیت است در صورت پذیرش مقدمات، نهی از ضد خاص اثبات می گردد.

اثبات اقتضا از راه مسلک مقدمیت، وابسته به بیان مقدمات زیر است

صغری: اثبات مقدمه بودن ترک ضد خاص برای انجام مأمور به

در ابتدا باید ثابت گردد که ترک ضد خاص، مقدمه برای فعل مأمور به است؛ برای مثال، ترک نماز، مقدمه فعل ازاله نجاست از مسجد به شمار می آید. به عبارتی دیگر در این مرحله به مقدمه بودن عدم یک ضد برای وجود ضد دیگر پرداخته می شود و ادعا می شود عدم یک ضد، مقدمه وجود ضد دیگر است که در این صورت اگر وجود ضد دوم واجب باشد، عدم ضد اول نیز واجب خواهد بود، زیرا مقدمه واجب، واجب است. به تبع آن، وجود ضد اول منهی عنه خواهد بود.

دلیل: استدلال اصلی این قول بر مبنای تمانع بین دو ضد است و اینکه عدم مانع، جزئی از علت وجود شیء است. به عبارتی دیگر گفته می شود یکی از اجزا علت عدم مانع است و شکی وجود ندارد که دو ضد ممانعت در وجود دارند یعنی عدم ضد، از باب عدم مانع برای ضد دیگر است که عدم مانع از اجزا علت تامه است پس وجود ضد متوقف بر عدم مانع ضد دیگر است با این بیان مقدمیت ثابت می شود.^۲

کبری: اثبات وجوب مقدمه در مقدمات واجب

در این مقدمه باید ثابت گردد که مقدمه واجب، واجب است. یعنی ترک نماز که مقدمه امر واجب (ازاله نجاست از مسجد) است، خود نیز واجب شمرده می شود. که در بحث مقدمه واجب به آن پرداخته می شود.

۱. خمینی، روح الله، مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج ۲، ص ۱۸.

۲. کاظمی خراسانی، محمد علی، فوائد الاصول (تقریرات نائینی)، ج ۱، ص ۳۰۶.



نتیجه: ترک ضد خاص واجب است زیرا مقدمه واجب است و مقدمه هم واجب است یعنی اگر مولا به ترک نماز امر کرد، به خاطر اینکه ترک نماز مقدمه برای ازاله نجاست است (امر غیری)، این امر بر نهی از ضد خاص آن یعنی، انجام نماز، دلالت می‌کند.^۱

۳.۲.۱.۲ نقد و بررسی ادله قائلین به اقتضاء

با توجه به طرح مسلک مقدمیت و تلازم برای اثبات قول به اقتضاء نسبت به ضد خاص، ضروری است دلالت هر یک از این دو مسلک بر اقتضاء بررسی شود

۳.۲.۱.۲.۱ نقد و بررسی مسلک تلازم

مرحله اول با توجه به اختلافات و نتیجه گیری که در بحث ضد عام بیان شد، قابل اثبات نیست.

مرحله دوم هم قابل اثبات نیست و اشکالات متعددی نسبت به آن مطرح شده که به شرح ذیل است

اشکال اول مبتنی بر بیان مقدمات زیر است

مقدمه اول: بررسی انواع قضیه

قضیه در منطق به سه قسم تقسیم می‌شود که به شرح ذیل می‌باشد

الف: گاهی قضیه سالبه محصله است مانند «لیس زید بقائم» که سلب محض و سلب تحصیلی است.^۲ قضیه سالبه مستلزم وجود موضوع نیست و حالت اعم نسبت به وجود و عدم وجود موضوع دارد ولی قضیه موجبه با توجه به قاعده «ثبوت شیء لشی فرع ثبوت مثبت له» فرع

۱. فیاض، محمد اسحاق، محاضرات فی اصول الفقه تقریرات خوئی، ج ۳، ص ۹؛ صدر، سید محمد باقر، دروس فی علم الاصول، ج ۲، ص ۲۷۹؛ مظفر، محمد رضا، اصول الفقه فی مباحث الالفاظ و الملازمات العقلية و مباحث الحجة و الاصول العملية، ص ۳۰۷؛ منتظری، حسین علی، نهاية الاصول (تقریرات طباطبائی بروجردی)، ص ۲۰۹.

۲. در کلام مرحوم امام دو اصطلاح سلب تحصیلی و ایجاب عدولی به کار رفته است که مراد از سلب تحصیلی صورتی است که موضوع و محمول هر دو امر وجودی هستند ولی محمول از موضوع سلب می‌شود و قضیه سالبه می‌باشد و ایجاب عدولی در صورتی است که قضیه در آن موجه باشد و محمول معدوله باشد یعنی حرف نفی جزء محمول باشد.



وجود موضوع است اما در قضیه سالبه این وجود موضوع شرط نیست لذا قضیه سالبه اعم از سلب موضوع به انتفاء موضوع یا سلب به انتفاء محمول می باشد. بنابراین جمله «لیس زید بقائم» دو مصداق دارد یکی آنجایی که زیدی در عالم نیست پس قیامی هم نیست یا اینکه زید هست اما نشسته است به عبارت دیگر «لیس زید بقائم» هم سلب به انتفاء موضوع می گیرد و هم سلب به انتفاء محمول. اینچنین قضیه ای را سالبه محصله می گویند.^۱

ب: گاهی قضیه موجهه، معدولة المحمول است و آن، جایی است که سلبی را که در مثال «لیس زید بقائم» بیان شد به صورت یک مفهوم تصویری مثل «لا قائم» لحاظ شود و دیگر تصدیق نباشد در این صورت مفهوم تصویری، حمل بر موضوع می شود و گفته می شود «زید لا قائم». اینچنین قضیه ای را موجهه معدولة المحمول می نامند.^۲ با توجه به اینکه این قضیه موجهه محسوب می شود صدق آن متوقف بر این است که موضوع باشد و ثبوت شیء به شیء فرع ثبوت مثبت له است.

ج: گاهی قضیه موجهه، سالبه المحمول است به این صورت که بقضیه موجهه به کار رفته ولی محمول قضیه موجهه یک جمله سالبه قرار گرفته باشد به عبارت دیگر موجهه سالبه المحمول مثل موجهه معدولة، موجهه است منتهی محمول در موجهه معدولة محمول یک مفهوم تصویری است مانند اینکه گفته شود «زید لا قائم» ولی در موجهه سالبه محمول، محمول، خود یک جمله است مانند اینکه گفته شود «زید لیس بقائم». تفاوت سه قضیه سالبه محصله، موجهه معدولة المحمول و موجهه سالبه المحمول در این است که دو قضیه موجهه معدولة المحمول و موجهه سالبه المحمول

۱. قطب الدین شیرازی، محمود بن مسعود، درة التاج، ج ۲، ص ۳۷۱؛ سبزواری، هادی بن مهدی، شرح المنظومة (تعلیقات حسن حسن زاده)، ج ۱، ص ۲۴۹؛ حلی، حسن بن یوسف، الجوهر النضید و رسالة التصور و التصدیق، ص ۵۳؛ نصیر الدین طوسی، محمد بن محمد، اساس الإقتباس، ص ۱۰۰.

۲. قطب الدین شیرازی، محمود بن مسعود، درة التاج، ج ۲، ص ۳۷۱؛ حلی، حسن بن یوسف، الجوهر النضید و رسالة التصور و التصدیق، ص ۵۲؛ نصیر الدین طوسی، محمد بن محمد، اساس الإقتباس، ص ۱۰۰.



هر دو موجه هستند و در آن ها وجود موضوع شرط است ولی در قضیه سالبه وجود موضوع شرط نیست و بدون موضوع هم می توان گفت «لیس زید بقائم».^۱

مقدمه دوم: نقیض قضایای موجهه، سالبه محصله است نه موجهه معدوله یا سالبه المحمول نقیض قضایای موجهه، همان سالبه محصله است^۲ بنابراین قضیه موجهه معدوله یا موجهه سالبه المحمول نمی تواند نقیض قضیه موجهه قرار گیرد به عنوان مثال نقیض قضیه «زید بقائم»، «لیس زید بقائم» است اعم از اینکه زیدی نباشد یا زید ایستاده نباشد. ولی به طور قطه دو جمله «زید لا قائم» یا «زید لیس بقائم» نمی توانند نقیض قضیه موجهه قرار گیرند. بر این اساس قضیه موجهه مثل «زید قائم» با قضیه موجهه معدوله و موجهه سالبه المحمول، تناقض ندارند و ارتفاع این ها ممکن است بلکه قضیه ضدین می باشند که قابلیت اجتماع ندارند ولی ارتفاعشان ممکن است مثل زمانی که زیدی در عالم نیست که در این هیچ کدام از قضایای موجهه، زید را در بر نمی گیرند زیرا شرط قضیه موجهه، وجود موضوع است.

با توجه به مقدمات ذکر شده اشکال به مرحله دوم روشن می شود زیرا با توجه علم منطق تنها ملازمه بین قضیه موجهه و سلب کلی آن اثبات می شود زیرا نقیض قضیه موجهه تنها قضیه سالبه می باشد و قضیه موجهه معدوله یا موجهه سالبه المحمول نمی توانند نقیض قضیه موجهه باشد و لذا تلازمی هم بین آنها وجود ندارد به عبارت دیگر وقتی که یک ضدی آمد اضداد دیگر به نحو سلب تحصیلی قابل ردند و تلازم در این مورد اثبات می شود اما وجود تلازم در موجهه معدوله المحمول نیازمند دلیل و اثبات است و حال آنکه دلیلی بر اثبات ملازمه وجود ندارد.

اشکال دوم: تلازم منحصر در صورتی است که دو طرف شیء باشند و وجود داشته باشند و

۱. قطب الدین شیرازی، محمود بن مسعود، درة التاج، ج ۲، ص ۳۷۱؛ سبزواری، هادی بن مهدی، شرح المنظومة (تعلیقات حسن حسن زاده)، ج ۱، ص ۲۴۹؛ حلی، حسن بن یوسف، الجوهر النضید و رسالة التصور و التصدیق، ص ۵۲. نصیر الدین طوسی، محمد بن محمد، اساس الإقتباس، ص ۱۰۰.

۲. مظفر، محمدرضا، المنطق، ص ۲۰۴.



حال آنکه عدم شیء نیست و وجودی ندارد تا بخواهد طرف ملازمه قرار بگیرد.

اشکال سوم: اقتضاء تلازم در وجود این است که وجود بر طرفین ملازمه عارض بشود که در این صورت اجتماع نقیضین لازم می آید.^۱ زیرا لازمه عروض وجوب بر عدم این است که هم عدم باشد و هم وجوب.

مرحله سوم هم قابل اثبات نیست زیرا اثبات اینکه تلازم در حکم وجود دارد نیازمند دلیل است و دلیلی بر چنین تلازمی وجود ندارد.^۲ به عبارتی دیگر معنای این قاعده که «متلازمین در وجود متلازم در حکم است» این است که متلازمین نمی توانند حکم فعلی مختلف داشته باشند به این صورت که یکی متعلق امر و دیگری متعلق نهی باشد زیرا تکلیف بما لایطاق لازم می آید به عنوان مثال ممکن نیست شارع امر به نماز خواندن رو به قبله کند و نهی از نماز خواندن پشت به ستاره ی جدی زیرا چنین تکلیفی تکلیف به غیر مقدور می باشد و نهی از پشت به ستاره ی جدی با توجه به لزوم روبه قبله بودن لغو است و اثری بر آن مترتب نمی شود. اما اینکه لازم باشد متلازمین حکم موافق داشته باشند دلیلی ندارد زیرا محذور تکلیف بما لایطاق همانطور که با قائل شدن به حکم موافق در متلازمین مرتفع می شود با قائل شدن به حکم نداشتن دیگری هم مرتفع می شود لذا مقتضی برای قول به حکم موافق در متلازمین وجود ندارد و با توجه به اینکه اثبات حکم نیازمند دلیل می خواهد، در صورتی حکم موافق در متلازمین پذیرفته می شود که دلیلی اقامه شود در حالیکه چنین دلیلی مفقود است.^۳

همچنین اشکالاتی نسبت به استدلال های مطرح شده در مرحله سوم بیان شده که به شرح ذیل

می باشد

۱. با توجه به اینکه عدم بطلان محض است جزء وقایع محسوب نمی شود و بیان حکم برای

۱. خمینی، روح الله، منهاج الوصول إلى علم الأصول، ج ۲، ص ۱۷.

۲. صدر، سید محمد باقر، دروس فی علم الاصول، ج ۲، ص ۲۷۹.

۳. فیاض، محمد اسحاق، محاضرات فی اصول الفقه تقریرات خوئی، ج ۳، ص ۳۷.



عدم ممکن نیست.

۲. هیچ دلیلی بر این که واقعه‌ای نمی‌تواند بدون حکم باشد، وجود ندارد بلکه دلیل بر خلو از حکم وجود دارد مثل اینکه واقعه هیچ اقتضائی نداشته باشد و جعل اباحه هم مصلحتی نداشته باشد در این صورت واقعی خالی از حکم می‌باشد و محذوری ندارد.^۱

۱.۲.۱.۲.۳ نقد و بررسی مسلک مقدمیت

با توجه به مقدمات مطرح شده در مسلک مقدمیت ضروری است مقدمات مورد بررسی قرار بگیرد که به شرح ذیل است

الف) نقد و بررسی صغری استدلال

مقدمه اول در مسلک مقدمیت قابل اثبات نیست و اشکالات متعددی نسبت به آن مطرح شده است

اشکال اول: مرحوم آخوند اشکال نقضی مطرح کرده اند به این صورت که مقدمیت نقیض و عدم نقیض صحیح نیست در حالیکه اگر در ضدین رابطه مقدمیت باشد در نقیضین هم باید رابطه مقدمیت باشد به عبارتی دیگر اگر این طور باشد که عدم ضد مقدمه برای ضد دیگر باشد، باید عدم نقیض هم مقدمه وجود نقیض باشد در حالی که رابطه عدم نقیض و نقیض عینیت است و هر وقت نقیض باشد عدم نقیض هم هست و تنها تفاوت مفهومی دارند.^۲

اشکال دوم: اشکال دیگری که به مقدمیت مطرح شده این است که پذیرش مقدمیت مستلزم دور است و دور باطل است به عبارتی دیگر اگر عدم ضد بخواهد مقدمه وجود ضد دیگر باشد دور میشود چون وجود الف متوقف بر عدم ب است از باب توقف وجود شی بر عدم آن. و عدم ب هم متوقف بر وجود الف است از باب توقف عدم شی بر وجود شی. همان طور که وجود شی بر عدم مانع توقف دارد عدم شی هم مستند به وجود مانع است مثلاً در صلاة و ازاله که عدم

۱. خمینی، روح الله، مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج ۲، ص ۱۸.

۲. آخوند خراسانی، محمد کاظم، کفایه الاصول، ج ۱، ص ۱۸۳.



ازاله متوقف بر وجود صلاه است و وجود صلاه متوقف بر عدم ازاله است پس توقف طرفینی شد که عدم ضد متوقف بر وجود ضد است و وجود ضد متوقف بر عدم ضد است.^۱

اشکال سوم: استدلال اصلی این قول بر مبنای تمانع بین دو ضد است و اینکه عدم مانع، جزئی از علت وجود شیء است. برای روشن شدن فساد این قول، باید مراد از مانعی که عدم آن جزء علت است و ترتیب اجزاء علت بیان شود. مانع، چیزی است که مانع از تأثیرگذاری مقتضی می‌شود. به گونه‌ای که اگر مانع نبود، مقتضی اثر خود را می‌گذاشت و معلول وجود پیدا می‌کرد. بنابراین، عامل عدم تأثیر و افاضه مقتضی، وجود مانع است. این معنا از مانع، فقط بعد از فرض وجود مقتضی با تمام شرایطش، محقق می‌شود. در این حالت است که نوبت به مانع می‌رسد و عدم شیء به وجود مانع نسبت داده می‌شود. اما قبل از آن، مانعی وجود ندارد. به وضوح روشن است که شیء نمی‌تواند مانع باشد در صورتی که مقتضی یا شرط آن موجود نباشد. مثلاً، تا وقتی آتش نباشد، نمی‌توان گفت رطوبت لباس مانع سوختن آن است، بلکه مانع از سوختن لباس، آتش است.^۲

همانطور که معلول بر علت خود به تمام اجزایش مترتب است (یعنی می‌گوییم: علت وجود یافت، پس معلول وجود یافت)، اجزای علت (مقتضی، شرط و عدم مانع) نیز به ترتیب هستند. یعنی می‌گوییم: مقتضی وجود یافت، سپس شرط آن موجود شد و مانعی وجود نداشت. شرط و مانع هر دو متأخر از مقتضی هستند و مانع نیز متأخر از شرط است. مراد از ترتب اجزای علت، ترتب در وجود آنها نیست، بلکه منظور، ترتب در تأثیر و استناد است. یعنی تنها بعد از تحقق مقتضی است که می‌توان چیزی را مانع یا شرط نامید.

بر اساس آنچه گفته شد که رتبه مانع از مقتضی و شرط متأخر است، نمی‌توان یکی از دو ضد

۱. همان.

۲. کاظمی خراسانی، محمد علی، فوائد الاصول (تقریرات نائینی)، ج ۱، ص ۳۰۶.



را شرط و دیگری را مانع قرار داد. این امر محال است. همچنین، بر اساس آنچه گفته شد، وجود یک ضد نمی‌تواند مانع از وجود ضد دیگر باشد، زیرا مانعیت وجود یک ضد برای ضد دیگر، بعد از فرض وجود مقتضی برای هر دو ضد، ممکن است. و این محال است. همچنین، بعد از اینکه گفتیم اجتماع مقتضیین برای دو ضد محال است^۱ در نتیجه نمی‌توان گفت وجود یک ضد مانع از وجود دیگری است. زیرا در بحث ضدین مقتضی نیست چون مقتضی محال، محال است چراکه اجتماع ضدین محال است و اجتماع مقتضی ضدین هم محال است لذا این جا چون اجتماع ضدین محال است مقتضی برای ضدین وجود ندارد. و وقتی مقتضی و شرط نیست پس عدم معلول به عدم مانع نسبت داده نمی‌شود.^۲ زیرا معلول، گرچه مترتب بر تمام اجزای علت تامه خود است، اما تأثیر هر یک از اجزای علت تامه در معلول، با تأثیر دیگر اجزا متفاوت است. تأثیر مقتضی در معلول، به این معناست که معلول از مقتضی ترشح می‌کند و وجود و اثر از آن ناشی می‌شود. اما تأثیر شرط در معلول به این معناست که شرط، فاعلیت مقتضی و تأثیر آن را تصحیح می‌کند. زیرا آتش بدون تماس، مجاورت و امثال آن، نمی‌تواند بسوزاند. پس این شروط، تصحیح کننده فاعلیت آتش و تأثیر آن در معلول هستند، نه اینکه شرط، خود به خود در معلول مؤثر باشد. از این رو، اگر شرط منتفی شود، مقتضی نمی‌تواند تأثیر کند. اما دخالت عدم مانع، از این جهت است که وجود مانع، مزاحم تأثیر مقتضی در معلول است. مانند رطوبت موجود در چوب که عدم آن در احتراق، به این دلیل دخیل است که وجود آن مانع از تأثیر آتش در سوزاندن است. این معنای دخالت عدم مانع در وجود معلول است، وگرنه معقول نیست که عدم، به عنوان جزئی از

۱. اقتضا محال، محال است یعنی محال است که دو ضد با هم وجود پیدا کنند به عبارتی دیگر محال است دو ضد مقتضی داشته باشند زیرا وجود مقتضی برای دو ضد یعنی اجتماع دو مقتضی و اجتماع دو مقتضی ضدین هم محال است. استحاله اجتماع دو مقتضی محال به این معناست که در ضد موجود، مقتضی وجود دارد و ضد معدوم مقتضی وجود ندارد. لذا مقدمیت منتفی است.

۲. کاظمی خراسانی، محمد علی، فوائد الاصول (تقریرات نائینی)، ج ۱، ص ۳۰۶.



علت تامه، دخیل در وجود و مؤثر در آن باشد. بدیهی است که محال است عدم در وجود دخیل و مؤثر باشد.^۱

به نظر می رسد مقدمه اول و دوم مرحوم نایینی که اجزا علت طولیت دارد و اقتضا محال، محال است، صحیح است و اشکال به آن وارد نیست ولی اشکال عمده تطبیق این دو مقدمه در محل بحث است چون اقتضای محال، محال است در دو جا تطبیق دارد:

۱. یک شی بخواهد مقتضی یک امر محال باشد مثل اینکه یک شی مقتضی دو امر ضد هم بشود که این محال است. مثل این که یک شی بخواهد هم مقتضی ضد الف و هم مقتضی ضد ب باشد.

۲. دو شی مقتضی داشته باشند اما هر کدام اقتضا وجود ضد در فرض وجود ضد دیگری باشد که در این صورت موجب اجتماع ضدین می شود که محال است اما اگر مقتضی بخواهد استقلالاً مقتضی داشته باشد محال نیست و اشکالی ندارد چون اجتماع در فرضی محال است که مقتضی بخواهد اقتضای وجود این ضد، در فرض وجود ضد دیگر را داشته باشد که در این صورت محال است و همچنین مقتضی این ضد هم در فرض وجود ضد دیگر اقتضا داشته باشد. پس در این دو فرض اقتضاء محال، محال است اما هر کدام از دو ضد اگر به استقلال باشد اشکالی ندارد پس تطبیق درستی صورت نگرفته است.

ب) نقد و بررسی کبری استدلال

مرحله دوم در مسلک مقدمیت بنابر نظر برخی مثل برخی مثل مرحوم امام خمینی که وجوب مقدمه را نپذیرفتند، قابل پذیرش نیست ولی اگر وجوب مقدمه پذیرفته شود، اشکالی به کبری استدلال قابل طرح نیست ولی با توجه به اشکالات مطرح شده به صغری استدلال، مسلک مقدمیت ثمره ای ندارد.

۱. فیاض، محمد اسحاق، محاضرات فی اصول الفقه تقریرات خوئی، ج ۳، ص ۹.



۲.۲.۳ امر به شیء مقتضی نهی از ضد خاص نیست

اکثریت علماء قائلند امر به شیء مقتضی نهی از ضد خاص نمی باشد و ادله مطرح شده برای اقتضاء تمام نیست.^۱

۴. تطبیقات مبحث ضدّ در خیارات از منظر امام خمینی

۱. مرحوم علامه در بیع صرف و سلم می فرماید: «قبض واجب تکلیفی است به خاطر اینکه منجر به ربا نشود.»^۲ برخی محققین اشکالاتی را مطرح کرده اند که ربا لازم نمی آید. مثل اینکه گفته شده: «اولاً لزوم ربا زمانی تمام است که عوضین از یک جنس باشند، به این صورت که هر دو طلا یا هر دو نقره باشند، نه در صورتی که طلا با نقره فروخته شود و ثانیاً اینکه صرف عدم تقابض، معامله را به نسیه ملحق نمی کند و ثالثاً اینکه ترک تقابض موجب بطلان معامله می شود، پس بیعی باقی نمی ماند تا ربوی باشد.»^۳ مرحوم امام می فرماید: باتوجه به اشکال مطرح شده مبنی بر عدم لزوم ربا، فهمیده می شوند برخی از محققین قبول دارند که اگر منجر به ربا شود، قبض وجوب تکلیفی خواهد داشت و لذا در کبری با مرحوم علامه موافقت نهائاً در صغری مسئله اشکال کرده اند که ربا لازم نمی آید درحالی که این کبری صحیح نیست زیرا حرمت شیء مستلزم وجوب شرعی ترک آن شیء نیست و نسبت به وجوب ضد که به طریق اولی چنین استلزامی وجود ندارد.^۴

۱. طوسی، محمد بن حسن، العدة فی أصول الفقه، ج ۱، ص ۱۹۶؛ علم الهدی، علی بن حسین، الذریعة إلى أصول الشریعة، ج ۱، ص ۸۵؛ عاملی، حسن بن زید الدین، معالم الأصول (با حواشی سلطان العلماء)، ص ۸۹؛ کاظمی خراسانی، محمد علی، فوائد الاصول (تقریرات نائینی)، ج ۱، ص ۳۰۳. مغنیه، محمد جواد، علم أصول الفقه فی ثوبه الجدید، ص ۱۱۲؛ منتظری، حسین علی، نهاية الأصول (تقریرات طباطبائی بروجردی)، ص ۲۰۹؛ حسینی فیروزآبادی، مرتضی، عنایة الأصول فی شرح کفایة الأصول، ج ۱، ص ۴۱۶.

۲. حلی، حسن بن یوسف، تذکرة الفقهاء (الطهارة إلى الجمالة)، ج ۱۰، ص ۴۱۶.

۳. یزدی، محمد کاظم بن عبدالعظیم، حاشیه المکاسب (یزدی)، ج ۲، ص ۸؛ ایروانی، علی، حاشیه المکاسب (ایروانی)، ج ۲، ص ۱۰.

۴. خمینی، روح الله، کتاب البیع (امام)، ج ۴، ص ۱۴۹.



۲. اگر در خیار مجلس، سقوط خیار به نحو شرط فعل صورت گیرد مثل اینکه عدم فسخ یا اسقاط خیار شرط شود در این صورت بیان شد که عدم فسخ و اسقاط خیار، وجوب تکلیفی نخواهد داشت اما بر فرض تعلق امر به عناوین یادشده، نهایتاً عدم فسخ واجب خواهد بود اما حرمت فسخ تنها در صورتی ثابت می‌باشد که امر به شیء را مقتضی نهی از ضد عام بدانیم ولی در اصول ثابت کردیم چنین اقتضائی وجود ندارد.^۱

۳. در صورتی که اسقاط خیار به نحو شرط فعل با نهی تکلیفی محقق شود گفته شده که اگر نهی به مسبب (علت) تعلق بگیرد، موجب سلب قدرت شخص فاسخ بر فسخ می‌شود، همانند موردی که شرط شود که از زید خرید و فروش نکند. زیرا وجود امر تکلیفی موجب فساد و سلب قدرت می‌شود؛ چراکه معامله به خاطر تخصیص «الناس مسلطون» به واسطه ادله شروط، منهی می‌شود، نه به دلیل آنکه وجوب فروش از زید، نهی از ضد آن را ایجاب می‌کند، بلکه به این دلیل که قدرت شرط است و با آن شرط ذکر شده، قدرت شرعاً سلب می‌شود به واسطه نهی نفسی که به آن تعلق دارد.^۲

۴. اگر کسی نذر کند هر زمان عبدی خریدم او را آزاد کنم در چنین صورتی گفته شده به مقتضای وجوب وفاء، شرط سقوط خیار مجلس صحیح نیست مرحوم امام می‌فرماید تعلق حکم تکلیفی به وفاء موجب سلب قدرت شرعی و نهی از شرط نمی‌شود زیرا امر به شیء مقتضی نهی از ضد آن نیست.^۳

۵. در رابطه با فروش مبیع در معامله ای که خیار شرط وجود دارد، با توجه به اینکه بر اساس شرط لازم است که کالا حفظ شود، سوالی مطرح شده به این صورت که اگر شخصی تخلف کند و کالا را بفروشد، آیا این فروش باطل است یا نه؟

۱. خمینی، روح الله، کتاب البیع (امام)، ج ۴، ص ۱۷۹ و ۱۹۱؛ خمینی، روح الله، مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج ۲، ص ۹.

۲. خوانساری نجفی، موسی، منیه الطالب (تقریرات نائینی)، ج ۲، ص ۲۶؛ خمینی، روح الله، کتاب البیع (امام)، ج ۴، ص ۱۸۵.

۳. خمینی، روح الله، کتاب البیع (امام)، ج ۴، ص ۱۹۹.



به نظر می رسد در مسئله دو نظر وجود دارد که به وجود حکم وضعی در شروط مربوط به افعال بستگی دارد. ولی آنچه که برخی گفته اند وجوب عمل به شرط، موجب تعجیز خریدار از فروش است، معنای روشنی ندارد زیرا خود وجوب تنها الزام به عمل را موجب می شود و نمی تواند موجب خریدار از فروش شود. بلکه آنچه مقتضای شرط است، وجوب حفظ کالا است نه حرمت فروش آن. بنابراین، دلیلی برای بطلان نیست مگر اینکه ادعا شود وجوب چیزی مقتضی حرمت ضد خاص آن است، که این نیز به وضوح باطل است.^۱

۶. آیا تصرف مشروط علیه که باعث خروج ماهیت اصلی شیء مورد شرط می شود، با شرط منافات دارد یا خیر؟ به ویژه، اگر تصرف مشروط علیه مرتبط با شرط باشد چنین تصرفی خلاف وفای به شرط است، مانند فروش چیزی که بر وقف شدن آن شرط شده است، یا برعکس. سؤالاتی مطرح می شوند: آیا این تصرف باطل است و حتی به وسیله اجازه هم تصحیح آن ممکن نیست، چه این تصرف عقد باشد یا ایقاع؟ یا اینکه ممکن است بدون نیاز به اجازه صحیح باشد؟ یا اینکه تنها در صورت عقد صحیح باشد و در صورت ایقاع باطل است، مانند عتق و وقف که بر اساس نظر بعضی ایقاع تلقی می شود؟

ممکن است گفته شود تصرف اعتباری معلق بر نهی است و امر به وفاء به شرط، مقتضی نهی از تصرفات متضاد با بیع است لذا با نهی وجود دارد و چنین تصرفی باطل است. مرحوم امام خمینی می فرماید امر به شیء مقتضی نهی از ضد آن نیست همانطور که در علم اصول روشن گردد.^۲

۵. نتایج تحقیق

این پژوهش با هدف تبیین دقیق و تحلیلی مسئله «ضد» در اصول فقه، با تأکید ویژه بر نظریات امام خمینی (ره) و ارائه مصادیق کاربردی از تحلیل فقهی ایشان در مبحث خيارات، به ویژه خيار مجلس و حیوان، انجام شد و ضمن بررسی جامع اقوال و دیدگاه های مختلف اصولیون در این باره،

۱. خمینی، روح الله، کتاب البیع (امام)، ج ۴، ص ۳۶۷.

۲. خمینی، روح الله، کتاب البیع (امام)، ج ۵، ص ۳۵۴؛ خمینی، روح الله، مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج ۲، ص ۹.

به این نتایج اصلی دست یافت:

- در خصوص مسئله «ضد عام»، با تبیین دقیق مبانی و ادله، به این نتیجه رسیدیم که امر به شیء، اقتضایی نسبت به نهی از ضد عام ندارد. اگرچه برخی به اقتضای تضمنی، التزامی، یا عقلی قائل بودند، اما بررسی نقدهای وارد شده بر مسالک مختلف (از جمله مسلک تلازم که در صفحات ۹ و ۱۰ مقاله به تفصیل نقد گردید) و تحلیل انواع قضایا (سالبه محصله، موجبه معدوله المحمول، و موجبه سالبه المحمول)، نشان می‌دهد که بین وجود ضد و عدم اضداد دیگر، تلازم ذاتی به نحوی که حکم از یکی به دیگری سرایت کند، وجود ندارد. لذا نقیض قضایای موجبه، سالبه محصله است که لزوماً وجود موضوع را شرط نمی‌داند. این تحلیل، موضع امام خمینی را که به عدم اقتضاء امر به شیء نسبت به نهی از ضد عام متمایل است، تقویت می‌کند.

- در خصوص مسئله «ضد خاص»، نیز با نقد و بررسی عمیق «مسلک مقدمیت» و «مسلک تلازم»، به این نتیجه رسیدیم که امر به شیء، مستلزم نهی از ضد خاص نیز نمی‌باشد. تحلیل‌ها نشان داد که ادله مطرح شده برای اثبات این اقتضاء، چه از راه مقدمیت و چه از راه تلازم، با اشکالات اساسی مواجه هستند و نمی‌توانند ملازمه‌ای قطعی و عقلی بین وجوب یک فعل و حرمت ضد خاص آن برقرار سازند. این بخش از تحقیق، به وضوح دیدگاه امام خمینی را که با دقت و وسواس از توسعه دامنه اقتضاء جلوگیری می‌کنند، بازتاب می‌دهد و بر عدم وجود این ملازمه تأکید می‌ورزد.

- نظرات امام خمینی در این زمینه، با تکیه بر تحلیل‌های دقیق عقلی و پرهیز از اطلاعات بی‌مبنا، نقش تعیین‌کننده‌ای در فهم صحیح قاعده «ضد» و تمایز آن از سایر قواعد اصولی ایفا می‌کند. ایشان با تفکیک ظرایف منطقی و اصولی، به وضوح نشان می‌دهند که در هیچ‌یک از موارد (چه ضد عام و چه ضد خاص) نمی‌توان به سادگی و بدون نقد دقیق، قائل به اقتضاء امر به شیء نسبت به نهی از ضد شد. تحلیل ایشان در بحث مقدمیت واجب و تلازمات عقلی، راهگشای نقد و رد بسیاری از نظریات پیشین بوده است. در واقع دیدگاه‌های امام خمینی (ره) در



این مقاله، رویکرد جدیدی را در فهم مفهوم ضدّ و کاربرد آن در فقه ارائه می‌دهند. ایشان با نقد برداشت سنتی از این مفهوم، راه را برای تحلیل دقیق‌تر و ظریف‌تر مسائل فقهی هموار می‌کنند.

• تحقیق حاضر به اهمیت علم اصول فقه به عنوان ابزاری برای استنباط احکام شرعی تاکید دارد.

• تطبیق برخی قواعد اصولی نیازمند تحلیل فقهی و دقت نظر است همانطور که در قسمت تطبیقات بیان شد.

• تحقیق حاضر نشان می‌دهد که درک صحیح مفاهیمی که در ظاهر کاربرد کمتر یا محدود تری دارند مثل مفهوم ضدّ می‌تواند در استنباط احکام کمک کند همانطور که نمونه هایی از مبحث خیار مجلس و حیوان بیان شد. با این حال، باید توجه داشت که این مفهوم نباید به طور ساده‌انگارانه اعمال شود.



منابع

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، **لسان العرب**، انتشارات دارالفکر، بیروت، بی تا
۲. اصفهانی نجفی، محمد تقی بن عبدالرحیم، **هدایة المسترشدين**، انتشارات موسسه نشر اسلامي، چاپ دوم، قم، ۱۴۲۹ق
۳. انصاری، مرتضی بن محمد امین، **مطارح الانظار**، موسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول، قم، ۱۴۰۴ق
۴. _____، **المکاسب**، انتشارات دارالذخائر، چاپ اول، قم، ۱۴۱۱ق
۵. ایروانی، علی، **حاشیه المکاسب (ایروانی)**، انتشارات کتبی نجفی، چاپ دوم، قم، ۱۳۷۹ق
۶. آخوند خراسانی، محمد کاظم، **کفایه الاصول**، انتشارات مجمع فکر اسلامي، چاپ دوازدهم، قم، ۱۴۴۲ق
۷. بروجردی نجفی، محمد تقی، **نهایة الافکار (تقریرات عراقی)**، انتشارات موسسه نشر اسلامي (وابسته به جامعه مدرسین)، چاپ سوم، قم، ۱۴۱۷ق
۸. بطرس، انطونیوس، **المعجم المفصل فی الأضداد**، انتشارات دارالکتب العلمیة، بیروت، ۲۰۰۳م
۹. جزایری، محمد جعفر، **منتهی الدراية في توضیح الکفایة**، موسسه دار الکتاب، چاپ چهارم، قم، ۱۴۱۵ق
۱۰. جوهری، اسماعیل بن حماد، **الصاحح تاج اللغة و صحاح العربية**، انتشارات دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۴۰۴ق
۱۱. حائری اصفهانی، محمدحسین بن عبدالرحیم، **الفصول الغروية في الأصول**
۱۲. **الفقهية**، انتشارات دار احیاء العلوم الاسلامیة، چاپ اول، قم، ۱۴۰۴ق
۱۲. حسینی روحانی، سید محمد، **منتقى الاصول**، انتشارات دفتر آیت الله سید محمد



- حسینی روحانی، چاپ اول، قم، ۱۴۱۳ق.
۱۳. حسینی فیروزآبادی، مرتضی، **عناية الأصول في شرح كفاية الأصول**، انتشارات کتابفروشی فیروزآبادی، چاپ چهارم، قم، ۱۴۰۰ق
۱۴. حلّی، حسن بن یوسف، **تذکرة الفقهاء**، انتشارات مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، چاپ اول، قم، ۱۴۱۴ق
۱۵. _____، **الجواهر النضید و رسالة التصور و التصديق**، انتشارات بیدار، چاپ اول، قم، ۱۳۶۳ش
۱۶. خلیل بن احمد، **العین**، انتشارات هجرت، قم، ۱۴۰۹ق
۱۷. خمینی، روح الله، **کتاب البیع (امام)**، انتشارات موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۹۲ش
۱۸. _____، **مناهج الوصول إلى علم الأصول**، انتشارات موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چاپ اول، قم، ۱۴۱۵ق
۱۹. خوانساری نجفی، موسی، **منیه الطالب (تقریرات نائینی)**، انتشارات مکتب المحمديه، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۳ش
۲۰. زبیدی، مرتضی، **تاج العروس من جواهر القاموس**، انتشارات دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۴ق
۲۱. سبزواری، هادی بن مهدی، **شرح المنظومة (تعليقات حسن زاده)**، نشر ناب، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۹ش
۲۲. شرتونی، سعید، **أقرب الموارد فی فصیح العربیة و الشوارد**، منظمة الاوقاف و الشؤون الخیرية دار الأسوة للطباعة والنشر، تهران، ۱۳۷۴ش
۲۳. صدر، سید محمد باقر، **دروس فی علم الاصول**، انتشارات موسسه نشر اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین)، چاپ پنجم، قم، ۱۴۱۸ق



۲۴. صدر الدين شيرازى، محمد بن ابراهيم، **الحكمة المتعالية فى الأسفار العقلية الأربعة**، دار إحياء التراث العربى، چاپ سوم، بيروت، ۱۹۸۱م
۲۵. طوسى، محمد بن حسن، **العدة فى أصول الفقه**، انتشارات محمد تقي علاقبندیان، چاپ اول، قم، ۱۴۱۷ق
۲۶. عاملی، حسن بن زين الدين، **معالم الدين و ملاذ المجتهدین**، انتشارات موسسه نشر اسلامى (وابسته به جامعه مدرسين)، چاپ نهم، قم
۲۷. عاملی، حسن بن زيد الدين، **معالم الأصول (با حواشی سلطان العلماء)**، انتشارات قدس، چاپ دوم، قم، ۱۳۷۶ش
۲۸. علم الهدى، على بن حسين، **الذريعة إلى أصول الشريعة**، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۶ش
۲۹. فياض، محمد اسحاق، **محاضرات فى اصول الفقه (تقريرات حوئى)**، انتشارات دار الهادى للمطبوعات، چاپ چهارم، قم، ۱۴۱۷ق
۳۰. فيروزآبادى، محمد بن يعقوب، **القاموس المحيط**، انتشارات دارالكتب العلمية، بيروت، ۱۹۹۵م
۳۱. كاظمى خراسانى، محمد على، **فوائد الاصول (تقريرات نائينى)**، انتشارات موسسه نشر اسلامى (وابسته به جامعه مدرسين)، چاپ اول، قم، ۱۳۷۶
۳۲. قطب الدين شيرازى، محمود بن مسعود، **درة التاج**، انتشارات حكمت، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۷ش
۳۳. مركز اطلاعات و مدارك اسلامى، فرهنگ نامه اصول فقه، انتشارات دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم، چاپ اول، قم، ۱۳۸۹ش
۳۴. مصطفى، ابراهيم، **المعجم الوسيط**، انتشارات دارالدعوة، استانبول، ۱۹۸۹م



۳۵. مظفر، محمد رضا، *اصول الفقه فی مباحث الالفاظ و الملازمات العقلية و مباحث الحجة و الاصول العملية*، انتشارات انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، قم، ۱۳۸۷ش
۳۶. _____، *المنطق*، انتشارات دارالفکر، چاپ اول، قم، ۱۳۹۱ش
۳۷. مغنیه، محمد جواد، *علم أصول الفقه فی ثوبه الجديد*، انتشارات دار العلم للمالین، چاپ اول، بیروت، ۱۹۷۵م
۳۸. منتظری، حسین علی، *نهایة الأصول (تقریرات طباطبائی بروجردی)*، انتشارات تفکر، چاپ اول، تهران، ۱۴۱۵ق
۳۹. میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن، *قوانین الاصول*، انتشارات مکتبه العلمیه الاسلامیه، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۸ق
۴۰. نصیر الدین طوسی، محمد بن محمد، *اساس الإقتباس*، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۶۷ش
۴۱. یزدی، محمد کاظم بن عبدالعظیم، *حاشیه المکاسب (یزدی)*، انتشارات اسماعیلیان، چاپ چهارم، قم، ۱۳۳۷ق.

